

وجوه تشابه برخی مؤلفه‌های فرهنگی قابوس‌نامه با متون اوستایی و پهلوی

مراد اسماعیلی^۱

چکیده

قابوس‌نامه از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین آثار نثر فارسی پیش از حمله مغول است که به همراه شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، بسیاری از عناصر و مؤلفه‌های فرهنگی و سنت‌های ایرانی را به صورتی گسترده و عمیق در خود منعکس کرده‌است. این مقاله سعی دارد با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا، هفت مؤلفه پربسامد هویت فرهنگی به کار رفته در این اثر را بررسی کند و با متون اوستایی و پهلوی که حاوی مؤلفه‌های هویت فرهنگ ایرانی است بسنجد؛ حاصل بررسی آن شد که قابوس‌نامه ضمن تأثیرپذیری و جذب مؤلفه‌های فرهنگی دین مبین اسلام، تأثیرات فراوانی نیز از فرهنگ ایران پیش از اسلام گرفته، بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگی آن را حفظ و ضبط کرده‌است.

واژه‌های کلیدی

قابوس‌نامه، هویت ملی، هویت فرهنگی، اندرزنامه‌های پهلوی، ایران باستان

۱. مقدمه

موضوع و ماهیت هویت ایرانیان از مسائل تأمل‌برانگیز و پردامنه‌ای است که طی دهه‌های اخیر توجه بسیاری پژوهشگران را به خود جلب کرده‌است؛ به همین مناسبت ابعاد و مؤلفه‌های هویت ایرانیان بررسی و تبیین شده‌است. پژوهشگران از شاخصه‌هایی چون زبان، فرهنگ، جغرافیا، دین، تاریخ و سیاست یاد کرده‌اند و آن‌ها را مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی برشمرده‌اند.^(۱)

فرهنگ از اساسی‌ترین ابعاد هویت ملی ایرانیان است. در چپستی فرهنگ باید گفت فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که یک گروه معین دارند، هنجارهایی که از آن پیروی می‌کنند و کالاهایی مادی که تولید می‌کنند؛ فرهنگ به شیوه زندگی اعضای یک جامعه اطلاق می‌شود؛ چگونگی لباس پوشیدن آن‌ها، رسم ازدواج و زندگی خانوادگی، الگوهای کار، مراسم مذهبی و سرگرمی‌های اوقات فراغت همه را در بر می‌گیرد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۵۶). البته فرهنگ ملت‌های مختلف در طول زمان، ثابت و بی‌تغییر باقی نمی‌ماند بلکه بر اثر تماس ملت‌ها با یکدیگر، تعاملات فرهنگی

؛ استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گنبدکاووس، گنبدکاووس، ایران m.esmaeli21@gmail.com

شکل می‌گیرد و فرهنگ‌ها از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. همان‌گونه که پس از ورود دین مبین اسلام به سرزمین ایران نیز فرهنگ هر دو ملت بر یکدیگر تأثیر گذاشت. در این تعامل اگر چه ایرانیان اسلام را پذیرفتند و صاحب فرهنگی ایرانی - اسلامی شدند، سرزمین‌های اسلامی نیز از تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی به دور نماندند. در حقیقت با وجود این که سرزمین ایران دین جدید را پذیرفت، باز موفق شد بخشی از فرهنگ باستانی خود را با لباس جدید نه تنها در محیط فارسی‌زبانان بلکه در محیطی بسیار وسیع‌تر، توسعه دهد و توانست به اسلام، خصایل و صبغه‌های ایرانی ببخشد (اشپولر، ۱۳۶۷: ۴۱۱-۴۱۰)؛ بدین سبب است که اهمیت ملت ایران در جهان اسلام، بیشتر به سبب نیروی پایان‌ناپذیر فرهنگی است و کمتر به سبب مسائل سیاسی و نظامی است (اشپولر، ۱۳۶۷: ۴۴۶).

این موضوع از دید مورخان و پژوهشگران ایرانی نیز پنهان نمانده است. چنان‌که زرین‌کوب می‌نویسد: «تمدن و فرهنگ باشکوهی که به نام تمدن اسلامی قرن‌ها بر شرق و غرب عالم تسلط یافت، تا اندازه زیادی مرهون مساعی ایرانیان بود که خود در عهد قبل از عرب، موارث مهم تمدن‌های گذشته را در تمدن ساسانی مزج کرده بودند و تا حدی بین فرهنگ یونانی و هندی و عبری و حتی شاید چینی جمع و تلفیق کرده بودند» (زرین‌کوب، ۱۳۵۶: ۱۴۸).

یکی از مهم‌ترین شکل‌های ورود فرهنگ ایران باستان به سرزمین‌های اسلامی، ترجمه کتاب‌هایی با موضوعات حکمت علمی و اخلاقی ایران باستان از زبان پهلوی به عربی بود. نوشته‌هایی که از روزگاران پیشین به زبان پهلوی بر جای مانده بود، از نوع سخنان حکمت‌آمیز و مواظ اخلاقی بود که معمولاً «اندرزنامه» یا «پندنامه» خوانده می‌شد. از این نوشته‌ها آنچه ضمن متن‌های پهلوی به چاپ رسیده است یا نامی از آن‌ها در مآخذ زرتشتی بر جای مانده است، می‌توان به این آثار اشاره کرد: «اندرز آذرپاد مهراسپندان»، «اندرز زرتشت، پسر آذرپاد مهراسپندان»، «اندرز آذرپاد زرتشتان»، «اندرز اوشنر داناک»، «اندرز بخت آفرید»، «اندرز بزرگمهر»، «اندرز آذرفرنبغ»، «اندرز داناگان به مزدیسنان»، «اندرز پیشینیکان»، «اندرز وهزاد فرخو پیروز»، «اندرز دستور بران به وهدینان» و چند متن کوچک دیگر (محمدی، ۱۳۵۲: ۲۰-۱۹).

دسته دیگر از این کتاب‌ها، اندرزنامه‌هایی بودند از قول یکی از شاهان ساسانی خطاب به جانشینش، در موضوعات مختلفی چون آیین جهانداری و راه و رسم پادشاهی و مضامین اخلاقی و غیره که ترجمه این آثار، در عربی با عنوان «عهد و وصایا» معروف شد. در کتاب‌های عربی از رساله‌هایی مانند عهد اردشیر، عهد انوشیروان، عهد قباد و عهد شاپور نام برده شده است و آثاری از این رساله‌ها در آن کتب باقی مانده است. تألیف این گونه رساله‌ها در جوامع اسلامی نیز رواج یافت و این روش تا قرن‌ها بعد میان نویسندگان اسلامی و ایرانی معمول بود (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۳۹-۲۳۸). از دلایل اصلی استقبال اعراب از کتب اخلاقی و تربیتی ایرانیان این بود که با تحول خلافت اسلامی به صورت دولت و به وجود آمدن طبقه‌ای از فرمانروایان و دیوانیان، هم آگاهی از راه و رسم کشورداری برای آن‌ها ضروری بود و هم اطلاع و برخورداری از نوعی ادب و تربیت که شایسته این طبقه و وجه امتیاز آن‌ها از عامه مردم باشد و کتاب‌ها و نوشته‌های ایرانیان، این اصول را در دسترس ایشان می‌گذاشت (محمدی، ۱۳۵۲: ۲۲).

همان‌گونه که گفته شد، اندرزنامه نویسی در ایران پس از ورود اسلام نیز ادامه یافت. قابوس‌نامه از کتاب‌هایی است که به تقلید از اندرزنامه‌های پهلوی نوشته شده است و ادامه‌دهنده اندرزنامه‌هایی است که پادشاهان ساسانی برای تربیت جانشینان خود می‌نوشتند.^(۲)

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر این کتاب را با هدف تربیت فرزند خود، گیلان‌شاه، نوشته است؛ بدین سبب درباره همه رسوم، اعم از رسوم لشکری، مملکتداری، اجتماعی و علوم و فنون بحث کرده است؛ از این روست که کتاب او حاوی

اطلاعات ذی‌قیمت و متنوعی در زمینه مسائل مختلف مربوط به فرهنگ و آداب ایرانی است (صفا، ۱۳۶۳: ۹۰۰/۲). از آن‌جا که یکی از راهکارهای تقویت هویت فرهنگی و صیانت از آن، رجوع به منابع دیرین و اصیل فرهنگ یعنی ادبیات غنی این دیار کهن است، این مقاله مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایرانی را در کتاب قابوس‌نامه بررسی کرده است.^(۳)

۲. مبانی نظری

۱-۲. هویت ملی

مهم‌ترین سطح هویت، هویت ملی است که نشانگر وابستگی افراد یک جامعه و یک ملت است؛ در واقع هویت ملی «فرایند پاسخ‌گویی آگاهانه یک ملت به پرسش‌های پیرامون خود، گذشته، کیفیت، زمان، تعلق، خاستگاه اصلی و دائمی، حوزه تمدنی، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزش‌های مهم از هویت تاریخی خود است» (گودرزی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). پژوهشگران زبان، فرهنگ، قلمرو جغرافیایی، دین، تاریخ و سیاست را مهم‌ترین ابعاد هویت ملی دانسته‌اند. این عناصر بر این امر تأکید دارند که وقتی از یک ملت صحبت می‌کنیم، فقط درباره مشخصات فیزیکی و رفتاری آن‌ها سخن نمی‌گوییم بلکه می‌خواهیم بدانیم آن‌ها چه تصویری از خودشان دارند و دیگران چه تصویری از آن ملت دارند. در نهایت یک هویت ملی مستلزم شراکت افراد در ویژگی‌هایی است که اغلب در گذشته یک منش ملی بوده است (ر. ک. میلر، ۱۳۸۳: ۳۲).

به آن دلیل که هویت فرهنگی از اصلی‌ترین شاخصه‌های هویت ملی است، به تعریفی از هویت فرهنگی پرداخته می‌شود.

۲-۲. هویت فرهنگی

فرهنگ از مهم‌ترین ابعاد هویت ملی است. اهمیت این بعد تا حدی است که برخی پژوهشگران آن را مهم‌ترین بعد هویت ایرانی قلمداد کرده‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۲۶۹-۲۵۴ و ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۷ - ۹۴)؛ هویت فرهنگی، هسته زنده هر فرهنگ، یعنی اصل و جوهر پویایی است که جامعه یا قوم در پناه آن به گذشته خویش تکیه می‌کند (ستاری، ۱۳۷۰: ۱۰۹) و از آن‌جا که فرهنگ، «چکیده دریافت‌های مردم یک ملت در طول تاریخ خود است» (محمودی بختیاری، ۱۳۵۸: ۶)، کارکردهای فرهنگی در تشخیص هویت ملی ایرانیان نقش مهمی داشته‌اند. یک ایرانی به سبب فرهنگ ایرانی است که ایرانی نامیده می‌شود (ستاری، ۱۳۸۰: ۹۷).

اگر چه ویژگی فرهنگ‌ها تأثیر متقابل بر همدیگر است اما خصیصه اصلی فرهنگ ایرانی، حفظ و صیانت جوهر خود و به تحلیل بردن عناصر بیگانه بوده است (ر. ک. ستاری، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

پژوهشگران در زمینه خصیصه‌ها و عناصر فرهنگ ایرانی بررسی‌هایی انجام داده‌اند و مؤلفه‌هایی را برشمرده‌اند؛ برای مثال، خالقی مطلق در تحقیقات خود در حوزه شاهنامه‌پژوهی، مؤلفه‌هایی چون خداترسی، دین‌مداری، میهن‌دوستی، مهر به زن و فرزند، دستگیری از درماندگان، خردمندی، دادخواهی، دوراندیشی، میان‌رویی، آداب‌دانی، میهمان‌نوازی، جوانمردی، بخشش، سپاسگزاری، خشنودی، خرسندی، کوشایی، نرمش یا مدارا، وفاداری، راستی، پیمان‌داری، شرم و آهستگی، خاموشی، دانش‌آموزی و سخندانی را از آرمان‌های اخلاق ایرانی می‌داند که در شاهنامه وارد شده‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۴۹ - ۲۴۸). برخی نیز مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی ایرانیان را تا قبل از حمله مغول عبارت می‌دانند از: خداشناسی و اهمیت دین، اهمیت سخن و حفظ زبان، اعتقاد به تقدیر، خردورزی، اشرافی‌گری و

تجمل‌گرایی، بخشش و داد و دهش، رازپوشی و تأکید بر محافظه‌کاری و به نوعی ریاکاری، اهمیت عدل و داد و لزوم دادگری، اغتنام فرصت، شادی و شادخواری، ناپایداری جهان و بی‌وفایی روزگار، باور به خدایی‌بودن سلاله شاهان و ایمان به فره ایزدی، دوری از ننگ و نام‌جویی، ستایش میانه‌روی، پند و اندرز دادن، یادآوری مرگ و ایمان به رستاخیز، مبارزه دائمی خیر و شر و دوگانگی اندیشه ایرانی (رستگارفسایی و اثنی‌عشری، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۲).

۳. روش پژوهش

این پژوهش با رهیافتی توصیفی - تحلیلی از روش کتابخانه‌ای و اسنادی بهره می‌برد. اطلاعات موجود بر اساس مؤلفه‌های فرهنگی ایران پیش از اسلام در کتاب قابوس‌نامه است. پس از استخراج مؤلفه‌های متعدد هویتی که پژوهشگران در بررسی‌های خود به آن‌ها اشاره کرده‌اند، هفت مؤلفه به دلیل بسامد بالا و کارکرد کلیدی، اساس توصیف و تحلیل قرار داده شده‌است و برای تبیین آن‌ها به منابع معتبر، به خصوص ترجمه منابع پهلوی و ایران باستان استناد شده است.

۴. فرضیه پژوهش

کتاب قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، گنجینه‌ای از مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایران پیش از اسلام است. نویسنده این کتاب علی‌رغم پذیرفتن دین مبین اسلام و بهره‌گیری از تعالیم اسلامی، از آثار، فرهنگ و تمدن ایران باستان نیز غافل نیست و به صورت گسترده از تعالیم فرهنگی ایرانیان که در منابع اوستایی و پهلوی وارد شده‌است، بهره می‌گیرد.

۵. پیشینه پژوهش

در زمینه بررسی مؤلفه‌های هویت فرهنگی و فرهنگ ایرانی در کتاب قابوس‌نامه، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است اما تحقیقاتی درباره مؤلفه‌های فرهنگی شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ انجام شده‌است:

رستگارفسایی (۱۳۸۱) در مقاله فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی، توضیحاتی درباره هویت ایرانی داده است و پس از آن برخی مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی را از خلال ابیات شاهنامه استخراج کرده‌است.

رستگارفسایی و اثنی‌عشری (۱۳۸۴) در مقاله هویت ایرانی در ادب فارسی تا حمله مغول، کوشیده‌اند تا پربسامدترین مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایرانی را در آثار ادبی قبل از آن واقعه جستجو کنند. نویسندگان در این مقاله چند مثال از قابوس‌نامه نیز استخراج کرده‌اند.

باقری‌خلیلی (۱۳۸۹) در مقاله هویت فرهنگی در غزلیات حافظ شیرازی، در پی تبیین ویژگی‌های هویت فرهنگی در غزلیات حافظ است. وی معتقد است غزلیات حافظ از سده ۸ تا به امروز همواره اسباب استحکام هویت فرهنگی و اعتلای موازین اخلاقی بوده‌است.

هیچ یک از این محققان در پژوهش‌های خود به کتاب‌های پیش از اسلام و ترجمه‌های پهلوی استناد نجسته‌اند.

۶- بحث و بررسی

از میان مؤلفه‌های متعدد فرهنگی، هفت مؤلفه در قابوس‌نامه بررسی می‌شود: ۱- خردورزی ۲- اهمیت عدل و داد و

لزوم دادگری ۳- راست‌گویی و پرهیز از دروغ ۴- رعایت پیمان ۵- تأکید بر قناعت و خرسندی و دوری از آز و طمع ۶- اعتدال و میانه‌روی ۷- نام‌جستن و دوری از ننگ.

۱-۶- قابوس‌نامه

قابوس‌نامه از آثار گران‌سنگ زبان و ادبیات فارسی است که در قرن پنجم هجری قمری، به قلم امیر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار نوشته شد. «عنصرالمعالی کیکاووس از آل زیار بود. پدرانش در نواحی شمال ایران: گرگان، طبرستان، گیلان، ری و جبال، سال‌ها حکومت و امارت داشتند. خود او نیز اگر از سلطنتی باشکوه و قدرت برخوردار نبود، فی‌الجمله دستگاهی داشت. به رسم امیرزادگان آن عصر تربیت شده، آداب ملک‌داری را فراگرفته بود» (یوسفی، ۱۳۷۲: ۹۰).

عنصرالمعالی کیکاووس قابوس‌نامه را برای تعلیم و تربیت فرزند خود، گیلانشاه، نوشته است. این کتاب شامل ۴۴ باب است و نویسنده در هر باب به موضوعی خاص پرداخته، با آوردن حکایاتی دلپذیر و زیبا در آداب آن موضوع، نصیحتی را به فرزندش گوشزد کرده است؛ به همین دلیل سعید نفیسی نام اصلی این کتاب را «نصیحت‌نامه» دانسته است که بعدها به قابوس‌نامه مشهور شده است (نفیسی، ۱۳۴۲: ۳۱ - ۳۰).

قابوس‌نامه از منابع مهمی است که عناصر فرهنگ ایرانی در آن وارد شده است و به عقیده صفا «حاوی اطلاعات بسیار سودمندی درباره فرهنگ ایران پیش از مغول است» (صفا، ۱۳۵۲: ۱۱/۲). نگارنده با فرض این‌که یکی از آبشخورهای ذهنی نویسنده، ایران باستان است و شباهت‌هایی بین مؤلفه‌های فرهنگی وارد شده در این کتاب و متون کهن اوستایی و پهلوی وجود دارد، در ادامه دلایل این عقیده را بیان کرده، سپس این مؤلفه‌ها را تبیین کرده است.

۲-۶- توجه عنصرالمعالی به فرهنگ ایران باستان

یکی از دلایل اصلی توجه این امیر زیاری به فرهنگ ایران باستان، دیرتر مسلمان شدن این خاندان و در مجموع طبرستان و شمال کشور بود؛ در نتیجه، اسلامی که آن زمان به این سرزمین وارد شد، با اسلامی که در صدر اسلام به ایران وارد شد، تفاوت‌های زیادی داشت و بدین سبب خاندان زیاری با خلفای عرب سر سازگاری نداشتند؛ در واقع، «خاندان عنصرالمعالی در آن زمان از زیر چتر ولایات عرب خارج شده بودند و از همین رو بر آداب و سنن ایرانی تأکید زیادی داشتند. دعوی این خاندان، انحراف خلفای عرب از اسلام ناب و ارائه چهره‌ای مشوه از اسلام بود لذا گمان آنان بر این بود که با رجوع به فرهنگ و سنن ایرانی، در حقیقت خود را از زیر بار رسم‌های اعراب خارج می‌نمایند» (افتخاری، ۱۳۷۸: ۷۵).

دلیل دیگر توجه عنصرالمعالی به ایران باستان و فرهنگ عصر ساسانی، انتساب خاندان او به قباد، پدر انوشیروان ساسانی، است. ابوریحان بیرونی نسبت امیر قابوس، جد عنصرالمعالی، را به قباد ساسانی، پدر انوشیروان، می‌رساند (ر.ک. بیرونی، ۱۳۶۳: ۶۳) و ادوارد براون با پذیرش این مطلب می‌نویسد: «شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری، از فرمانروایان طبرستان، از خاندان شریف و قدیمی قارن (قارنوند) بود که از هفت خاندان بزرگ عصر ساسانی به شمار می‌رفت» (براون، ۱۳۸۱: ۱۴۸). بدین سبب این خاندان توجه و علاقه خاصی به دوران ساسانی و فرهنگ آن عصر داشتند. این علاقه تا به آن حد بود که امیر قابوس، جد نویسنده کتاب، دستور داد گنبدی بسازند و جنازه او را همانند موبدان زرتشتی بر بالای آن بگذارند؛ گنبدی که امروز به گنبد قابوس یا برج قابوس مشهور است و بزرگ‌ترین برج خشتی جهان است. آن‌ها اگر چه اسلام را پذیرفته بودند، بر ایرانی بودن خود نیز اصرار داشتند و به آن عشق می‌ورزیدند.

دلیل دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، از منظر ملاحظات سبک‌شناسانه است زیرا عنصرالمعالی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که توجه به فرهنگ ایران باستان در میان دانشمندان و ادیبان امری طبیعی بود و حتی برخی از آنان با زبان پهلوی آشنایی داشتند؛ نویسنده کتاب قابوس‌نامه یکی از این افراد است که زبان پهلوی را می‌دانست و پاره‌ای از متون اصیل پهلوی را در اختیار داشت (ر.ک. معین، ۱۳۸۸: ۲۸۴-۲۷۶). چنان که می‌نویسد «در کتابی از پارسیان به خط پهلوی خواندم...» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۹). همچنین در نسخه‌ای از قابوس‌نامه که محقق آمریکایی به آن دست یافته است، زبان کتاب با زبان فارسی امروز تفاوت‌هایی دارد. خانلری بر این عقیده است که این امر نشانه قدمت و اصالت روح ایرانی است که بر لفظ و معنای این کتاب حاکم است (ناتل خانلری، ۱۳۳۵: ۲۷۶).

۳-۶- مؤلفه‌های هویت فرهنگی ایران باستان در قابوس‌نامه

۱-۳-۶- خردورزی

خرد و خردورزی یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی است به گونه‌ای که از آن با عبارت «برترین آفریده» و ثروت بشر یاد شده است که اداره گیتی و مینو با آن انجام می‌گیرد. در کتاب مینوی خرد آمده است: «پرسید دانا از مینوی خرد که چیست که از هر خواسته برتر است... مینوی خرد پاسخ داد که خرد است که برتر از همه خواسته‌هایی است که در جهان است» (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۴). همچنین نخست هنر برای مردمان، خرد نیک دانسته شده است (اندرز اوشنر دانا، ۱۳۷۳: ۱۱) و همین خرد است که سبب می‌شود پرخرد همواره در آسایش و بدخرد در رنج و گرفتاری باشد (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷).

بنا بر باور ایرانیان خرد در عالم بشری بر دو گونه است: ۱- خرد ذاتی و فطری (آسن خرد) ۲- خرد اکتسابی (گوش سرود خرد). لازمه رسیدن انسان به کامیابی و برترین زندگی، داشتن این دو نوع خرد است^(۴) چنان‌که در بندش آمده است: «او را که این هر دو است، بدان برترین زندگی رسد. او را که این هر دو نیست، بدان بدترین زندگی رسد. چون آسن خرد نیست، گوش سرود خرد، آموخته نشود. او را که آسن خرد هست و گوش سرود خرد نیست، آسن خرد به کار نماند بردن» (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۱۱). خردورزی در ایران باستان تا آن حد اهمیت دارد که زرتشت از هورامزدا می‌خواهد که او را چنان بیاباگانند تا همیشه زبانش به راه خرد راهنما باشد (گات‌ها، بی‌تا: ۴۱۲/۲).

عنصرالمعالی به تبعیت از فرهنگ ایرانی برای خرد و خردورزی اهمیت ویژه‌ای قائل شده، آن را یکی از مهم‌ترین ارکان زندگی برشمرده است؛ تا آن‌جا که خرد و دانش را از اصل و گهر برتر دانسته است و می‌نویسد: «جهد باید کرد تا اگر چه اصلی و گهری باشی، تن گهر باشی که گوهر تن از گوهر اصل بهتر است؛ چنان‌که گفته‌اند: [الشرف بالعقل و الادب لابلاصل و النسب] یعنی بزرگی، خرد و دانش راست نه گهر و تخمه را» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۷). او همچنین به دو نوع خرد و عقل‌گریزی و اکتسابی معتقد است که انسان از جمع هر دو به بالاترین درجه می‌رسد: «بدان که عقل از دو گونه است: یکی عقل‌گریزی است و دوم عقل‌مکتسب است. آن را که عقل‌گریزی بود، خرد خوانند و آن را که عقل‌مکتسب است، دانش خوانند اما هر چه مکتسب است، بتوان آموختن [ولیکن عقل‌گریزی هدیه خدای است، آن به تعلیم از معلم بتوان آموخت]. اگر چنان‌که عقل‌گریزی تو را خدای تعالی داده بود، به و به. تو در عقل‌مکتسب رنج بر و بیاموز. مکتسبی را با غریزی یار کن تا بدیع‌الزمان باشی. پس اگر غریزی نبود، من و تو هیچ نتوانیم کردن، باری به مکتسبی تقصیر مکن. چندان که طاقت باشد بیاموز تا اگر از جمع خردمندان نباشی، باری از جمع دانان باشی. از دو گانه یکی با تو حاصل باشد به که هیچ نباشد» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۶۳-۲۶۲).

همان گونه که در فرهنگ ایرانی، کل جهان از ابتدا تا پایان با خرد رهبری می‌شود و در جای جای گات‌ها که بیشتر از دیگر قسمت‌های اوستا به اندیشه‌های زرتشت نزدیک است، بیش از همه شاهد تأثیر خرد در همه جوانب زیستی هستیم (آموزگار، ۱۳۸۶: ۲۲۲)، در قابوس‌نامه نیز بیشترین تأکید بر به کارگیری خرد و فرمانبرداری از آن است؛ چنان که در این کتاب آمده است: «اندر هر کاری رای را فرمانبردار خرد کن و اندر هر کاری که بخواهی کردن، نخست با خرد مشورت کن که وزیرالوزرای پادشاه، خرد است و تا از وی درنگ بینی، شتاب مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۲۷).

۶-۳-۲- اهمیت عدل و داد و لزوم دادگری

در فرهنگ ایرانی و بینش آرمانی آن همواره بر عدل و داد و لزوم دادگری تأکید شده است. در ایران باستان و دین مزدایی، «اشا» جلوه داد اهورایی است. عدالت مزدایی در وندیداد چنین توصیف شده است: «این داد، این داد دیوستیز مزدا، در مهی و بهی و زیبایی در برابر دیگر دین‌ها چنان است که آسمان گرداگرد زمین را فراگیرد» (اوستا، ۱۳۷۰: ۷۰۸/۲). در این دین همان گونه که خداوند مظهر عدالت و دادگستری است، پادشاه نیز باید دادگر باشد تا عدالت در همه جا گسترده شود (مهر، ۱۳۷۵: ۲۰۰). در مروج‌الذهب از قول اردشیر آمده است: «شاه باید داد بسیار کند که داد، مایه همه خوبی‌هاست و مانع زوال و پراکندگی ملک است و نخستین آثار زوال ملک این است که داد نماند» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۳۹/۱).

در قابوس‌نامه نیز ضمن تأکید بر داد و دادگری، برخی پادشاهان ایران باستان دادگرانی دانسته شده‌اند که باید شیوه دادگری را از آن‌ها آموخت. در این کتاب درباره انوشیروان آمده است: «بدان که چنین خوانده‌ام از خلفای گذشته که مأمون خلیفه رحمه‌الله علیه به تربت نوشروان عادل شد، آن‌جا که دخمه او بود... بر دیوار دخمه خطی چند به زر نوشته بود به خط پهلوی. مأمون بفرمود تا دبیران پهلوی را حاضر کردند و آن نبشته‌ها را برخواندند و ترجمه کردند به تازی؛ پس، از تازی در عجم معروف شد. اول گفته بود که: تا من زنده بودم همه بندگان خدای تعالی از عدل من بهره‌ور بودند و هرگز هیچ کس به خدمت پیش من نیامد که از رحمت من بهره نیافت» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۵۰).

عنصرالمعالی به تبعیت از فرهنگ ایرانی، خرمی عالم را از پادشاه عادل می‌داند و بیدادگری را سبب ویرانی و پریشانی در ملک قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «پادشاه چون آفتاب است. نشاید که بر یکی تابد و بر یکی نتابد و نیز رعیت به عدل توان داشت و رعیت از عدل آبادان باشد که دخل از رعیت حاصل می‌شود. بیداد را در مملکت راه مده که خانه ملک‌ان از داد بر جای باشد و قدیم گردد و خانه بیدادگران زود نیست شود. از بهر آن که داد، آبادانی بود و بیداد، ویرانی؛ و آبادانی که بر داد بود، بماند و بی‌دادی زودتر ویران شود. چنان که حکما گفته‌اند: خرمی عالم، پادشاه عادل است» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۷۱).

۶-۳-۳- راست‌گویی و پرهیز از دروغ

اگر چه راستی و دروغ در ایران باستان، مفهومی بسیار گسترده‌تر از سخن راست و ناراست را در بر می‌گرفته^(۵) اما متوجه این وجه نیز بوده است. سخن راست گفتن و پرهیز از دروغ‌گویی، همواره نزد ایرانیان محترم شمرده می‌شده است. هردوت می‌نویسد: «ایرانیان به فرزندان خود از سن پنج سالگی تا بیست و پنج سالگی سه چیز یاد می‌دهند: سواری، تیراندازی و راست‌گویی» (هردوت، ۱۳۳۶: ۲۱۹/۱).

در کتیبه‌های هخامنشی نیز دروغ نکوهش شده است تا آن‌جا که نشانی از وجود اهریمن در کتیبه‌های هخامنشی نیست و تنها دروغ، مصدر شر دانسته شده است (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۴۶).

در فصل ۹۵ کتاب ارداویراف‌نامه، پادافره داور ناراست این گونه بیان شده‌است: «پس دیدم روان مردی که فرزند خود را می‌کشت و مغز او را می‌خورد و پرسیدم این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می‌کند؟ سروش اهلو و آذر ایزد گفتند که این روان آن داور و قاضی است که در میان کسانی که داوری می‌خواستند، داوری دروغ کرد. او به دادخواهان و متهمان خویش با خوش‌چشمی و راستی ننگریست بلکه به خواسته و آرزوی (نگریست)» (ارداویراف‌نامه، ۱۳۸۲: ۹۳-۹۲).

در کتاب قابوس‌نامه نیز به راستگویی بسیار سفارش شده است و عنصرالمعالی به فرزند خود نصیحت می‌کند که جز راست نگوید. او برای تأثیر بیشتر سخنش از پندهای انوشیروان نیز استفاده می‌کند که نوشته بود: «شرمی نبود بزرگ‌تر از آن که چیزی دعوی کند که نداند و آن‌که دروغ‌زن باشد» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۵۲).

او به فرزند خود چنین پند می‌دهد: «باید مردم سخنگوی و سخندان باشد اما تو ای پسر، سخنگوی باش و دروغ‌گوی مباش» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۱) و نیز «سخن ناپرسیده مگوی و از گفتار خیره، پرهیز کن و چون باز پرسند، جز راست مگوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۸).

۶-۳-۴- رعایت پیمان

پیمان‌داری و رعایت پیمان یکی از مؤلفه‌های اساسی و بنیادین تفکر مزدیسنان و فرهنگ ایرانی است. این اصل چنان اهمیتی دارد که ایزد مهر (میترا) که در اوستا در ستایش، همپایه اورمزد خوانده شده‌است^(۶)، ایزد نگهبان آن است. «میترا نه تنها بر همه پیمان‌ها نظارت دارد بلکه درباره آنچه شاهد بوده‌است، داوری هم می‌کند؛ در مهریشت عنوان داور را دارد و فریب دادن او ناممکن است؛ به دلیل دادگری در حفاظت و پاسداری از آن‌ها که سزاوار عنایت او هستند، بی‌نهایت توانا و نیرومند است» (بویس، ۱۳۷۴: ۱۵/۱). پیمان‌شکنی در فرهنگ ایرانی به نوعی برهم‌زننده «اشه» یا نظم اخلاقی است و به همین سبب پیمان چه با درستکاران و پاکان بسته شود چه با بدکاران، هرگز نباید شکسته شود.^(۷) در مهریشت خطاب به زرتشت آمده‌است: ای سپیتمان «تو نباید مهر و پیمان بشکنی، نه آن پیمانی که تو با دروغ‌پرست و نه آن‌که تو با یک راستی‌پرست بستی... زیرا معاهده با هر دو درست است. خواه دروغ‌پرست و خواه راستی‌پرست» (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۴۲۵). در کتاب اندرز دانا به مزدیسنان نیز آمده‌است: «با خویشاوندان، دوستان و مردمان جدا دین، پیمان مشکند. برای (خاطر) ناف و پیوند خویش (تخم) بد پیمان‌شکنی را با اندیشه و گفتار و کردار مکارید» (ماهیار نوابی، ۱۳۳۹: ۱۳۸).

در قابوس‌نامه بر سر پیمان بودن، امانت‌داری محسوب می‌شود و رعایت امانت چنان ستودنی است و به آن توصیه شده‌است که حتی طراران نیز به آن پایبندند. عنصرالمعالی داستان طرّاری را نقل می‌کند که برای پس دادن صد دینار که مردی به اشتباه نزد او به امانت گذاشته بود، بر در گرمابه می‌ایستد تا پس از بیرون آمدن صاحب دینارها، آن امانت را به او تحویل دهد: «طرّار زر از وی بستد و آن‌جا مقام کرد. تا وی از گرمابه بیرون آمد، روز روشن شده بود. جامه بپوشید و راست همی‌رفت. طرّار وی را بازخواند و گفت: ای جوانمرد زر خویش بازستان و پس برو که امروز در شغل خویش فروماندم از این نگاه داشتن امانت تو. مرد گفت: این زر چیست و تو چه مردی؟ گفت: من مردی طرّارم، [تو] این زر به من دادی. گفت: اگر تو طرّاری چرا زر من نبردی؟ طرّار گفت: اگر به صنعت خویش بردمی، اگر هزار دینار بودی از یک جو نه اندیشیدمی و نه باز دادمی و لکن تو به زنهار به من دادی، زنهار[دار] نباید که زنهارخوار باشد که امانت‌بردن از جوانمردی نیست» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۰۹).

به سبب اهمیت فراوان رعایت پیمان و دوری از خیانت است که عنصرالمعالی همواره به فرزند خود نصیحت می‌کند که «از خیانت کردن با مردم بپرهیز که هر که با مردم خیانت کند، پندارد که خیانت با دیگران کرده‌است و غلط سوی اوست که آن خیانت با خویش کرده‌است» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۷۲-۱۷۱). همچنین می‌گوید: «تا توانی از خیانت پرهیز کن که هر که یک‌بار خائن گشت، بیش کس بر او اعتماد نکنند... و کسی را وعده مکن و چون کردی، خلاف مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۷۳).

۶-۳-۵- تأکید بر قناعت و خرسندی و دوری از آز و طمع

در فرهنگ ایرانی قناعت و خرسندی پسندیده است و حرص و طمع ناپسند؛ به باور ایرانیان به انسان‌های قانع و خرسند کمتر آسیب می‌رسد و این افراد زندگانی آسوده‌تری خواهند داشت؛ از این روی، در اندرزنامه خسرو قبادان می‌خوانیم: «به بهره خویش خرسند باشید و بهره دیگران مبرید» (ماهیار نوابی، ۱۳۳۹: ۱۴۳). همچنین آز و طمع به صورت دیوی قدرتمند تجسم یافته است و در اغلب کتاب‌هایی که به عقاید و اسطوره‌های ایران باستان پرداخته‌اند، به آن اشاره شده است (ر.ک. رضی، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۲۵-۱۲۳). برای مثال در بندهش درباره این دیو آمده است: «آز دیو آن است که (هر) چیزی را بیوبارد و چون همه خواسته‌های گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردهد... آزی دیو حرص و طمع می‌باشد که همه چیز را به کام می‌کشد و هر گاه چیزی را نیابد، خود را می‌خاید و اگر همه جهان را در کام کند، همچنان گرسنه باشد» (دادگی، ۱۳۷۸: ۱۲۳ و ۱۲۱).

نویسنده کتاب قابوس‌نامه به پیروی از این فرهنگ، همواره فرزند خود را پند می‌دهد که قانع باشد و طمع و افزون‌خواهی را در دل خود جای نهد و پندی از انوشیروان را می‌آورد: «اگر خواهی که از شمار آزادگان باشی، طمع را در دل خویش جای مده» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۵۵). علاوه بر آن سفارش می‌کند که طمع مایه دلتنگی و غمناکی و قناعت، سبب خوش‌وقتی و بی‌نیازی می‌شود: «اگر خواهی که مادام دلتنگ نباشی، قانع باش و حسود نباش تا همیشه وقت تو خوش بود که اصل غمناکی، حسد است... چون مردم طمع از دل بیرون کند و قناعت پیشه کند، از همه خلق بی‌نیاز است. پس محتشم‌تر کسی آن بود که او را در جهان به کس نیاز نباشد و خوارتر و فرومایه‌تر، کسی باشد که طامع و نیازمند است که از جهت طمع و نیاز، خویشتن را بنده چون خویشی کند» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۶۱) و جوانمردی را در دوری از طمع می‌داند: «بدان که تمام‌تر جوانمردی آن است که چیز خویش از آن خویش دانی و چیز دیگران از آن دیگران] و طمع از چیز خلق ببری و اگر تو را چیزی باشد، مردمان را بهره کنی و از چیز مردمان طمع نداری و آنچه تو نهاده باشی، برنداری» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۲۶۰).

۶-۳-۶- اعتدال و میانه‌روی

اعتدال و میانه‌روی یکی از مؤلفه‌های فرهنگ ایرانی است و به همین سبب در این فرهنگ، افراط و تفریط همواره امری ناپسند و اهریمنی شمرده می‌شده است. به باور ایرانیان «اهریمن، مردمان را به افراط و تفریط و دروغ و بدعت و شک و حرص بیشتر می‌فریبد» (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۵۹ - ۵۸). بر این اساس در آیین زرتشتی اعتدال و میانه‌روی در تمام امور، لازم و ضروری بوده است. مفهوم اعتدال نزد مزدیسنان چنان اعتلا یافته بود که به واقع، آیین زرتشتی را باید آیین اعتدال خواند زیرا از نظر آنان اعتدال نداشتن، اهریمنی است (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

درباره اعتدال در قابوس‌نامه باید گفت اعتدال و میانه‌روی یکی از اساسی‌ترین مبانی فکری عنصرالمعالی کیکاووس را شکل داده است. به نحوی که اعتدال و میانه‌روی را در تمام امور لازم می‌شمارد و به پسر خود سفارش می‌کند: «ای

پسر اندر کارها افراط مکن و افراط را شوم دان و اندر همه کارها میانه باش» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۴۶). او حتی افراط و تجاوز از حد را در عبادت کردن نیز ضروری نمی‌داند و می‌نویسد: «اگر عالمی مفتی باشی، با دیانت باش... و در عبادت و نماز و روزه تجاوز مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۵۹).

در قابوس‌نامه از میانه‌روی و حد نگه داشتن در اعمالی دیگر چون خوابیدن، سیکی خوردن، مزاح کردن، عشق باختن و جز آن نیز سخن رفته‌است. عنصرالمعالی درباره اعتدال در خوابیدن می‌نویسد: «همچنان که خفتن بسیار زیان‌کارست، ناخفتن نیز هم زیان‌کار است که اگر آدمی را هفتاد و دو ساعت، یعنی سه شبانه‌روز، به قصد نگذارند که بخسبد، پیوسته به ستم بیدار همی‌دارند، آن کس را بیم مرگ فجا بود» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۹۱). همچنین می‌نویسد: «سیکی خوردن و مزاح کردن و عشق باختن، این همه کار جوانان است؛ چون حد و اندازه نگاه داری، بر نیکوترین وجهی بتوانی کردن و هم بتوانی پرهیز کردن، چون خرد را کار فرمایی» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۷۹).

در این کتاب اعتدال در دشمنی، جزئی از عقل کلی دانسته شده، به آن توصیه شده است: «هر که را به دست بیندازی، به پای همی‌گیری؛ از آن که رسن اگر به حد و اندازه تابی، در یکدیگر همی‌پیوندد و چون بسیار تابی و از حد بیرون بری، از هم بگسلد. پس اندازه همه کارها نگه دار خواه در دشمنی که اعتدال، جزوی است از عقل کلی» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۱۴۹-۱۴۸).

۶-۳-۷- نام‌جستن و دوری از ننگ

آخرین خصیصه‌ای که در این جستار از آن بحث می‌شود، نام‌جستن و تلاش برای کسب نام نیک و دوری از ننگ است. در فرهنگ ایرانی تنها چیزی که پس از مرگ انسان، برای او باقی می‌ماند، نام نیک است و ایرانیان همواره مردن به نام را بر زندگانی با ننگ و خفت ترجیح می‌داده‌اند؛ چنان‌که فردوسی می‌سراید:

ز تو نام باید که ماند بلند	نگر دل به گیتی ندادی نژند
به گیتی مماناد جز نام نیک	هر آن کس که خواهد سرانجام نیک
همی‌گفت هر کس که مردن به نام	به از زنده دشمن بر او شادکام

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۴/۶).

از آن‌جا که عنصرالمعالی همانند فردوسی از یک آبخشور مشترک بهره می‌گیرد، برای نام‌ورزی اهمیت بسیار زیادی قائل شده‌است. او نیز عقیده دارد که با نام نیک مردن، بهتر از به ننگ زندگی کردن است و به فرزند خود پند می‌دهد: «در معرکه تا گامی پیش توانی نهادن، هرگز گامی پس منه... و از کوشش کردن تقصیر مکن که اگر هیچ‌گونه اندر تو ترسی و سست‌کاری پدید آید، اگر هزار جان داری، یکی نبوی، کمتر کسی بر تو چیره گردد. آن‌گه یا کشته شوی یا نامت به بدنامی برآید و چون به نامردمی میان مردمان معروف شوی [از نان برآیی و] در میان همالان خویش همیشه شرمسار باشی و چون نان نباشد و نام نباشد، کم‌ارزی در میان همالان حاصل شود و مرگ از آن زندگانی به؛ که به نام نیکو مردن به که به ننگ زندگانی کردن و زیستن» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۹۹). او همواره فرزند خود را به همنشینی با مردم نیک‌نام توصیه می‌کند و می‌نویسد: «صحبت جز با مردم نیک‌نام مکن که از صحبت نیکان، فرد نیک‌نام شود؛ چنان که روغن کنجد از آمیزش با گل و بنفشه، که گل و بنفشه‌اش بازخوانند از اثر صحبت ایشان» (عنصرالمعالی، ۱۳۴۵: ۳۶).

نتیجه

پس از ورود دین مبین اسلام به سرزمین ایران، فرهنگ اسلام و ایران بر یکدیگر تأثیر گذاشتند. در این تعامل اگر چه

ایرانیان صاحب فرهنگی ایرانی - اسلامی شدند اما توانستند فرهنگ ایرانی خود را حفظ کنند و آن را در تمام جامعه اسلامی نیز اشاعه دهند تا آنجا که این فرهنگ، حتی به دربار خلفای عرب نیز رسوخ پیدا کرد.

از مهم‌ترین اشکال ورود فرهنگ ایرانی به جهان اسلام و سرزمین‌های عرب‌نشین، ترجمه اندرزنانه‌ها و سیاست‌نامه‌های پهلوی بود. تألیف این گونه رساله‌ها تا قرن‌ها بعد در جوامع اسلامی، به ویژه ایران رواج داشت. کتاب قابوس‌نامه از کتاب‌هایی است که به تقلید از سیاست‌نامه‌های دوره ساسانی نوشته شده‌است و در حقیقت، ادامه اندرزنانه‌هایی است که پادشاهان ساسانی برای تربیت جانشینان خود می‌نگاشتند. نویسنده کتاب قابوس‌نامه از امیران زیاری است که این کتاب را برای تربیت فرزندش، گیلانشاه، تحریر کرد. این امیر زیاری به سبب انحراف خلفای عرب از اسلام ناب و منسوب بودن خاندانش به پادشاهان ساسانی، به دیده عظمت و احترام به ایران قبل از اسلام می‌نگریست و آداب، رسوم و فرهنگ آن عصر را برای تربیت فرزندش در کتاب خود گرد آورد؛ از این رو، کتاب قابوس‌نامه یکی از کتاب‌هایی است که بیشترین مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایرانی در آن وارد شده‌است و از این رهگذر، یکی از ناب‌ترین و زلال‌ترین آبخورهای هویت فرهنگی محسوب می‌شود.

خردورزی، اهمیت عدل و داد و لزوم دادگری، راست‌گویی و پرهیز از دروغ، رعایت پیمان، تأکید بر قناعت و خرسندی و دوری از آز و طمع، اعتدال و میانه‌روی و نام‌جستن و دوری از ننگ، هفت مؤلفه مهم هویت فرهنگی ایران باستان است که در این کتاب بیش‌ترین بسامد را دارد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- درباره ابعاد و شاخصه‌های هویت ملی و اهمیت آن‌ها نظرات مختلفی بیان شده است؛ برخی فرهنگ را مهم‌ترین بعد هویت ملی دانسته‌اند. برخی (مسکوب، ۱۳۷۹: ۲۲) زبان فارسی را مهم‌ترین بعد هویت و ملیت ایرانی دانسته‌اند. گروهی دیگر (معمار، ۱۳۷۷: ۳۰۲ و قیصری، ۱۳۸۳: ۱۰۳) تأکیدشان بر جغرافیا و سرزمین مشترک است. برخی (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۳۲۲ و احمدی، ۱۳۸۳: ۱۶۹) تأکیدشان بر تاریخ است و آن را مهم‌ترین بعد هویت ملی دانسته‌اند.
- ۲- دسته‌ای از متفکران (فرای، ۱۳۷۵: ۳۶-۳۵ و طباطبایی، ۱۳۸۴: ۸۱) قابوس‌نامه را از زمره کتاب‌هایی می‌دانند که ادامه اندرزنانه نویسی دوره ساسانی است. همچنین اینوسترانزف، محقق روسی، کتاب‌هایی چون قابوس‌نامه و سیاست‌نامه را برای مطالعه و تحقیق درباره دولت ساسانی و تشکیلات داخلی آن، از منابع موثق و قابل استفاده دانسته است (محمدی، ۱۳۷۴: ۹۷).
- ۳- اگر چه فرهنگ اسلامی نیز در کتاب قابوس‌نامه با فرهنگ ایرانی تعامل پیدا کرده‌است اما به سبب محدودیت صفحات مقاله و تأکید نگارنده در این جستار - همان گونه که در عنوان مقاله نیز ذکر شده‌است - تأثیر عنصرالمعالی از فرهنگ ایران باستان بررسی شده‌است و نمی‌توان به هر دوی این فرهنگ‌ها پرداخت و به طور کامل میزان تأثیرپذیری از هر دو را بیان کرد. چنین به نظر می‌رسد که بحث تعامل و درهم‌تنیدگی فرهنگ ایرانی و اسلامی در کتاب قابوس‌نامه، خود موضوعی مستقل برای نوشتاری جدید باشد.
- ۴- برای اطلاعات بیشتر درباره خردورزی در ایران باستان ر.ک. زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۳۶۸ - ۳۶۱ و آموزگار، ۱۳۸۶: ۲۲۷ - ۲۱۹).
- ۵- در ایران باستان مفهوم راستی و دروغ «مفهومی به یک باره وسیع داشت. راستی همه اعمالی را در بر می‌گرفت که مطابق نظم اخلاقی جهان و ناموس ازلی کیهان بود و آشون به کسی اطلاق می‌شد که مطابق این سیاق زندگی کند؛ دروغ نیز همین گونه زیستن بر ضد نظام اخلاقی جهان و مطابق آیین دیوان و دُرودان بود» (رضایی‌راد، ۱۳۷۹: ۸۸).
- ۶- در یشت‌ها آمده‌است: «اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گفت: هنگامی که من، مهر دارنده دشت‌های فراخ را بیافریدم، او را در شایسته ستایش بودن و در سزاوار نیایش بودن، مساوی با خود من، که اهورامزدا هستم، بیافریدم» (یشت‌ها، ۱۳۴۷: ۴۲۳).

۷- برای اطلاعات بیشتر درباره پیمان و تأکید بر رعایت آن در ایران باستان: (ر.ک. آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۹۳-۳۸۴).

منابع

- ۱- آبادانی، یحیی. (۱۳۴۶). اندرز بهزاد فرخ فیروز. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال ۱۵، ش ۱، ص. ۴۶-۳۵.
- ۲- آموزگار، ژاله. (۱۳۸۶). *زبان، فرهنگ و اسطوره*. تهران: معین.
- ۳- احمدی، حمید. (۱۳۸۳). *هویت و قومیت در ایران. هویت در ایران: رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی به هویت و بحران هویت در ایران* (ص. ص. ۱۸۷-۱۶۵). به اهتمام علی اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- ۴- ارداویراف‌نامه. (۱۳۸۲). تصحیح فیلیپ ژینو. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: معین.
- ۵- اشپولر، برتولد. (۱۳۶۷). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: امیرکبیر.
- ۶- افتخاری، اصغر. (۱۳۷۸). *مروری اجمالی بر ساختار اندیشه سیاسی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه*. فصلنامه پژوهشی *دانشگاه امام صادق*، ش ۹، ص. ص. ۱۰۱-۶۵.
- ۷- اندرز اوشنر دانا. (۱۳۷۳). ترجمه ابراهیم میرزای ناظر. تهران: هیرمند.
- ۸- اوستا. (۱۳۷۰). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- ۹- باقری خلیلی، علی اکبر. (۱۳۸۹). *هویت فرهنگی در غزلیات حافظ شیرازی*. فصلنامه *مطالعات ملی*، سال ۱۱، ش ۳، ص. ص. ۷۱-۴۹.
- ۱۰- براون، ادوارد. (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه و تعلیق فتح‌الله مجتبیایی. تهران: مروارید.
- ۱۱- بویس، مری. (۱۳۷۴). *تاریخ کیش زرتشت*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: توس.
- ۱۲- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). *سخن‌های دیرینه؛ سی مقاله درباره فردوسی و شاهنامه*. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار.
- ۱۴- رستگارفسائی، منصور. (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی؛ مجموعه مقالات درباره شاهنامه فردوسی*. تهران: طرح نو.
- ۱۵- رستگارفسائی، منصور و اثنی عشری، اطلس. (۱۳۸۴). *هویت ایرانی در ادب فارسی تا حمله مغول*. *مجله علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه شیراز*، دوره ۲۲، ش ۱، پیاپی ۴۲، ص. ص. ۸۰-۶۹.
- ۱۶- رضایی‌راد، محمد. (۱۳۷۹). *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*. تهران: طرح نو.
- ۱۷- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *آزی، دیو آز و طمع*. *دانشنامه ایران باستان؛ عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانیان* (ج ۱/ص. ص. ۱۲۵-۱۲۳). تهران: سخن.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۶). *از چیزهای دیگر*. تهران: جاویدان.
- ۱۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶). *حکایت همچنان باقی*. تهران: سخن.
- ۲۰- ستاری، جلال. (۱۳۷۰). *زمینه فرهنگ مردم*. تهران: ویراستار.

- ۲۱- ستاری، جلال. (۱۳۸۰). *هویت ملی و هویت فرهنگی*. تهران: مرکز.
- ۲۲- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۲). *گنجینه‌های سخن*. تهران: چاپخانه سپهر.
- ۲۳- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی.
- ۲۴- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۴). *خواجه نظام‌الملک؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران*. تبریز: ستوده.
- ۲۵- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۴۵). *قابوس‌نامه*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۶- فرای، ریچارد. ن. (۱۳۷۵). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- ۲۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۸- فرنیغ دادگی. (۱۳۷۸). *بندهش*. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.
- ۲۹- قیصری، نورالله. (۱۳۸۳). *هویت ملی؛ مؤلفه‌ها، چگونگی پیدایش و تکوین آن*. گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران (ص. ص. ۱۰۷-۸۹). گردآوری و تدوین داود میرمحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی و تمدن ایرانی.
- ۳۰- *گات‌ها*. (بی‌تا). ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگنسب. تهران: فروهر.
- ۳۱- گودرزی، حسین. (۱۳۸۳). *هویت ملی در شعر پژمان بختیاری*. *فصلنامه مطالعات ملی*، سال ۵، ش ۴، ص. ص. ۱۱۱-۱۳۱.
- ۳۲- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۴). *چشم‌اندازهای جهانی*. ترجمه محمدرضا جلالی‌پور. تهران: طرح نو.
- ۳۳- ماهیار نوابی، یحیی. (۱۳۳۹). اندرز دانا بمزدیسنان و اندرز خسرو قبادان. *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، سال ۱۲، ش ۵۲، ص. ص. ۱۴۴-۱۲۷.
- ۳۴- محمدی، محمد. (۱۳۵۲). *ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام و چند نمونه از آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی*. تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳۵- ----- (۱۳۷۴). *فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*. تهران: توس.
- ۳۶- محمودی بختیاری، علیقلی. (۱۳۵۸). *زمینه فرهنگ و تمدن ایران*. تهران: چاپ شرکت افست. ۳۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن. (۱۳۷۴). *مروج‌الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۸- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۷۹). *هویت ایرانی و زبان فارسی*. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ۳۹- معمار، رحمت‌الله. (۱۳۷۷). *سنجش گرایش به هویت تاریخی*. تهران: اداره کل مطالعات مرکز تحقیقات و سنجش برنامه‌ای سازمان صدا و سیما.
- ۴۰- معین، محمد. (۱۳۸۸). *مزدیسنا و ادب پارسی*. به کوشش مهدخت معین. تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۱- مهر، فرهنگ. (۱۳۷۵). *دیدنی نواز دینی کهن؛ فلسفه زرتشت*. تهران: جامی.
- ۴۲- میرمحمدی، داود. (۱۳۸۳). *هویت ملی در ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- ۴۳- میلر، دیوید. (۱۳۸۳). *ملیت*. ترجمه داوود غریاق زندی. تهران: تمدن ایرانی (وابسته به مؤسسه مطالعات ملی).
- ۴۴- مینوی خرد. (۱۳۵۴). *ترجمه احمد تفضیلی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴۵- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۳۵). *اندرزنامه کاپوس*. *مجله سخن*. سال ۷، شماره ۱ و ۲، ص. ص. ۲۴۰-۲۳۸.

۴۶- نفیسی، سعید. (۱۳۴۲). «مقدمه‌ی مصحح»، چاپ شده در نصیحت‌نامه معروف به: قابوس‌نامه، تهران: کتابفروشی فروغی.

۴۷- هردوت. (۱۳۳۶). تاریخ هردوت. ترجمه هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران.

۴۸- پشت‌ها. (۱۳۴۷). گزارش ابراهیم پورداود. تهران: کتابخانه طهوری.

۴۹- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۲). دیداری با اهل قلم. تهران: علمی.